

وقتی اجازه بیان واقعیت‌ها را به دیگران فارسی زبان نمی‌دهد و یا خود این طیف را که بسان معضلی بر سر راه تحول فرهنگی هستید را نمی‌تواند بی مایه و وقیح جلوه کند، چطور می‌تواند به سرانجامی چون روشنگری منتهی شود. نکته مهمتر این است که دقیقاً در این برهه فکرتاریخی شما به تعریفی جامع‌تر و بسیار فلسفی از مفهوم روشنفکری نیز بر می‌خورید. اصحاب دایرة المعارف پیش از آنکه به الزام درک و فهم تاریخی فیلسوف باشند، روشنفکر هستند و با استفاده از این ظرفیت روشنگری است که روشنفکری و رسالت مهم آن نیز رخ می‌نمایند.

تسری بیاید که به بیداری روح اجتماعی کمک شایان توجهی بکند، اگرچه نشان دهنده قدرت ادبیات است اما به این قدرت ایجابی ادبیات در روشنگری و تحلیل ریشه‌هایش به عنوان امری متقن و عاملی تنها نمی‌توانیم نظر داشته باشیم. اجازه بدهید به ادبیات به مثابه جریانی نظر داشته باشیم که زبان را توسعه می‌دهد و ابزاری برای بیان دغدغه‌های والای انسانی است. اخلاق اجتماعی و فردی در قالب ادبیات مجالی برای رشد پیدا می‌کند و علاوه بر این بُعد نگریستن به ادبیات، ادبیات خودش برای خودش وسیله‌ای برای توسعه مدنظر باشد. اینکه ادبیات بتواند زمینه‌ای مناسب برای توسعه زبانی و گفتاری و از همه مهمتر حیث معنای خود باشد یکی از مهمترین مولفه‌های روشنگری بوده و هست. اصحاب دانشنامه یا دایرة المعارف از ولتر و دیدرو، مونتسکیو و ولتر... به عنوان فیلسوفانی فرهنگ و اخلاق مدار، پیش از آنکه به گسترش نهضت و سنت روشنگری کمک کنند به زبان به عنوان وسیله‌ای برای بیان روشنگری کمک کردند. قوامی که زبان اروپایی اعم از فرانسوی، لاتین و آلمانی و انگلیسی از این رویداد گرفتند بسیار بی‌مانند و مهم است. اینکه زبان بتواند مأمونی برای بیان ذاتی یک دوره تاریخی باشد یا دارای قابلیت‌ها و ظرفیت‌هایی باشد که بتواند تحولی چون رنسانس، روشنگری و حتی عصر صنعتی را در خود جای دهد و محملی برای حرکت این تحولات باشد، امری بسیار مهم و در عین حال مغفول و مجهول برای ماست. به این معنی که وقتی در حوزه فرهنگ، ادبیات و تفکر ایرانی و فارسی سخن از تحول به زبان می‌آید یا روشنفکرانی تصور می‌کنند با دعا کردن و ادعیه خوانی در سخنرانی‌ها و مجامع می‌توان دل فلک را به دست آورد که رنسانسی هم به این مردمان عطا کند، غافل از این هستند که بسترهای ناموجود و یا نامکشوف زبان فارسی وقتی اجازه بیان واقعیت‌ها را به دیگران فارسی زبان نمی‌دهد و یا خود این طیف را که بسان معضلی بر سر راه تحول فرهنگی هستید را نمی‌تواند بی مایه و وقیح جلوه کند، چطور می‌تواند به سرانجامی چون روشنگری منتهی شود. نکته مهمتر این است که دقیقاً در این برهه فکرتاریخی شما به تعریفی جامع‌تر و بسیار فلسفی از مفهوم روشنفکری نیز بر می‌خورید. اصحاب دایرة المعارف پیش از آنکه به الزام درک و فهم تاریخی فیلسوف باشند، روشنفکر هستند و با استفاده از این ظرفیت روشنگری است که روشنفکری و رسالت مهم آن نیز رخ می‌نمایند. در این سیر تکاملی فکر اجتماعی و آداب مهم تحقق روشنگری کانت، مندلسزون، مونتسکیو، دکارت، ولتر و حتی کسانی همچون بیکن در سنت انگلوساکسونی نشان می‌دهند که هرچه به سمت اجتماع و تعالی آن در سمت و سوی روشنگری تلاش می‌کنند به واقع روشنفکرانی شریف هستند که تحقق عینی فلسفه و فکر در اجتماع و زندگی مردم آرزوی آن‌ها است. امر دیگری از این برهه تاریخی مستفاد می‌شود دقیقاً شکلواره معکوس این وضعیت است. به همان اندازه که متفکر خود را از صحنه اجتماع دور نگه می‌دارد یا بنا را بر عدم درک مناسب از اجتماع می‌گذارد، به بیان ساده‌تر دغدغه اجتماعی و مردمی را از آن و متعلق فکر و ذهن خود نمی‌داند؛ به همان میزان هم روشنفکری و تهدد اجتماعی در برابر اجتماع از بین می‌رود. یکی از موارد ماندگار شدن روشنگری در غرب به میزان تعهد کسانی باز می‌گردد که بر اساس روشنگری، روشنفکری را لازمه عملکرد خود دانستند. پس بی‌دلیل نخواهد بود اگر مهمترین علت عدم تحقق روشنگری به صورت بومی را ناشی از فقر شناخت عینی و فکری روشنفکران دانست. توسل به آموزه‌های

عرفی و بی پایه فکری، در پی مراد و مرید بازی‌های عاطفی بودن و ایجاد پرده‌های حایل میان خود روشنفکری و اجتماع عینی با کلیه مسایل فکری آن در مقام یک علت کافی است تا بدانیم و پیش‌بینی کنیم که تحقق از روشنگری تاریخی و فکری بسان همان رویدادی که آگاهی غربی‌ها را در پی داشت، نمی‌توانیم برای خودمان متصور شویم.

بی‌شک دوره‌ای که در آن زیست فکری می‌کنیم، دوره‌ای است که نه تنها تأثیر بدون قید و شرطی از روشنگری اروپایی گرفته و وامدار آن است بلکه به مدد آن تحول به چنان ظرفیت‌ها و زایش‌های مدامی دست یافته است که اغراق نخواهد بود اگر گفته شود روشنگری‌ها از پس آن روشنگری اولیه آمدند و تأثیر خود را بر تحولات انسانی و فرهنگی می‌گذاشته و می‌گذارند. از پیدایش ظهور طبقه بوزوای اروپایی گرفته تا سبطره آرام عقاید مارکسیستی در اروپای امروز، از اوکام، فیلسوف برجسته قرون وسطایی اما منتقد گرفته تا انتقادهای مدرن فیلسوفانی نظیر ژان بودریار و از این آخری‌ها اسلاوی ژیزک همه و همه متأثر از این روشنگری اولیه هستند که مندلسزون و کانت از سرآمدان و دست اندرکارانش بودند. چه بسا نباید فراموش شود زمانی که به قصد زایش روشنگری فکر و فلسفه و علم و حقوق غربی به چالش فراخوانده شد، از همه جای اروپای نه جغرافیایی بلکه اروپای متنوع در قومیت و فرهنگ‌ها در باب آن نظر ارایه داده شد که این خود مدعایی روشن درباب ظرفیت‌های موجود در جامعه اروپایی است که می‌تواند خرد متعالی بشر مدرن را به سوی اصالت روشنگری بکشد.

از این روی شاید قیاسی مناسب نباشد ولی بسیار ضرور است که در کی نسبی از این وضعیت داشته باشیم و در بیان ادعایی که عنوان کرده‌ایم، بتوانیم ترجیحاً از ادله درست و مناسب بهره‌مند شویم. پیشتر هم عنوان کردم که مراد از این بحث به زبان کاملاً ساده این است که چند شاخصه مهم و تأثیرگذار در بروز امر روشنگری را مدنظر قرار دهیم و مطمئن باشیم که بی‌شک این عوامل در طرح‌ریزی و بنیان روشنگری تأثیر داشته‌اند و سپس ببینیم که آیا این دلایل در وضعیت فعلی زیست فرهنگی و اجتماعی و به طور کلی مفاهیم علوم انسانی بومی از برای خود، وجود دارند؟ باز در معنایی ساده‌تر اینکه؛ می‌توانیم نمونه‌هایی مشابه را بیابیم که بتوانیم امیدی در بروز روشنگری ایرانی تصور کنیم یا نه.

اگرچه این مدعا نیز می‌تواند مطرح باشد که الزامی به یافت پدیده‌های مشابه نیست و بروز هر تحولی بسته به نوع و جنس فرهنگی هر ملتی دارد و در عین حال وقوع دو پدیده مثلاً از جنس روشنگری در دو ساختار متفاوت نیاز به همخوانی علت‌ها نداشته باشد. اما این مدعا هرچقدر هم صحیح و مناسب باشد هنگامی که پای خرد تحلیلی و عقلانیت منجر به بروز پدیده‌ای با جنس، نوع و فصلی الزاماً معرفتی در میان باشد بی‌شک تطابق علل، امری غیرقابل انکار است.

اگر همسو با بحث به پیش برویم اجازه بدهید که در ابتدا درنگی در مفهوم مدرنیته داشته باشیم.

برخلاف نظر اشتباه بسیاری از صاحب نظران در این باب، مدرنیته با روشنگری حرکتی همسو نیستند. این اشتباه تاریخی هرچا که مورد توجه قرار گرفته به همان اندازه معادلات فکری مجموعه فکری مورد نظر در این باب را به هم ریخته است. سخن در این باب و بیان مثال‌ها و عینیت‌های تاریخی به قدری در تنوع است که از عهده این مقال خارج است. اما دست‌کم آن چیزی که محرز می‌نماید، ذکر این مسئله است که مدرنیته